

درس سیصد و چهلّم (صوت ۳۶۰):

کیفیت احتیاط در شبهات وجوبیه (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - رفیقی داشتند به نام حاج آقای الله یاری واقعاً خدا [ایشان را] رحمت کند، در ابهر بود، ابهر الآن یک شهر بین تاکستان و زنجان است. سابق آقا سالی یک مرتبه آنجا برای دیدن مرحوم الله یاری می رفتند، این مرحوم الله یاری یک منزلی در ابهر داشت، این ابهر یک خیابان داشت که آن هم خاکی بود و یک تلفن خانه داشت از این تلفن هایی که با دسته می چرخانند و بعد می روند خبر می دهند؛ تلفن هندلی. روزها برق نداشت، شب برق داشت. شب ها صدای گرگ از کوه ها می آمد و زراعت آنها هم انگور، بادام، زردآلو، گردو و این چیزها بود. هوای آنجا هم سرد بود، تابستان ها چند روز ما به ابهر می رفتیم، پنج روز مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - همدان می رفتند و در مراجعت سه شب هم منزل حاج آقا الله یاری می آمدند و آنجا یک عده از دوستان - نه اینکه افرادی که با ایشان دستور سلوکی داشتند - بودند خدا رحمت کند مثلاً یک سید ذبیح الله بود، یک آقا سید رئوفی بود که تا آخر عمر هم با ایشان ارتباط داشتند و یک حاج معاونی بود؛ یک عده بودند. حاج هادی ابهری هم آنجا بود، آنجا می آمد، پسرش که الآن در مشهد طلبه است آقا علی اصغر هم بود. این حاج آقا الله یاری یک خانه ای داشت اصلاً این خانه اش عجیب بود یک حیاط بود وقتی که وارد می شدیم یک دستشویی آن کنار بود، بعد یک حوض آب داشت و یک درخت زردآلو و یک باغچه ای بود و همه آن هم از قلوه سنگ بود بعد یک اطاقی بود خیلی ساده. دوتا اطاق بیرونی در حسینه، این حسینه حاج آقا الله یاری معروف بود الآن من در بعضی از کتاب ها هم می بینم نوشته اند که «حسینه مرحوم الله یاری»، اصلاً معروف به نور بود که هر کسی در این حسینه می آمد احساس نور می کرد خیلی عجیب بود! خیلی! اندرونی آن پشت بود و یک حیاط هم آن پشت بود، انگور کاشته بودند، انگورهای آن را برای زمستان می گذاشتند، سبد می گذاشتند روی آن پارچه می کشیدند و این انگور می ماند، می گفتند تا زمستان می ماند، برف هم که می آمد می ماند، خیلی جالب بود!

اصلاً آنجا آدم می خوابید احساس خواب می کرد! اعصابش آرام بود،

همان‌طوری که صحبت شد در مسئله احتیاط،
اسمی از شبهات وجوبیه به میان نیامد. البته در مسئله
تخیر این قسمت آن باقی‌مانده بود و در حواشی
کفایه چون مقررین اینها را گفته‌اند ما هم اینها را
به‌عنوان تتمه بحث با توجه به کیفیت جریان براءت
و عدم جریان براءت در اینها می‌گوییم، والا چندان
مهم نیست و اگر هم نمی‌گفتیم، ایرادی نداشت.

استرخائی احساس می‌کرد. الآن ما شب‌ها می‌خواهیم تازه که می‌خواهیم
برای اذان و قبل از اذان بلند شویم تازه می‌فهمیم خسته‌ایم! حالا در این
خواب چه به سرمان آمده است! جدی! آدم می‌خواهد برای اینکه راحت
بشود، ما هم می‌خواهیم اما خسته‌ایم! برای چه این‌طور هستیم؟!
چه بوده است غذای سنگین که نخورده‌ایم مثلاً نان و سبزی خورده بودیم،
نان و پنیر و سبزی که سنگین نیست. این تشک چطوری است؟! نمی‌دانم
متکا چطوری است؟! خودم هم نمی‌فهمم خلاصه این خستگی برای
چیست؟! راحت نیستیم، راحت نمی‌خواهیم. نمی‌دانم اما آنجا راحت بودیم،
خب جا به جا دارد مثلاً خانه‌های سابق، همدان که می‌رفتیم. همین احمدیه
شب که در احمدیه می‌خواهیم، حالت آرامشی داریم، حالا وضعیت آن خانه
این‌طور است. خیلی سابق اصلاً حال و هوا و وضعیت آن فرق می‌کرد،
لوازمی که در منزل‌های جدید به کار رفته است فرض کنید درها خب همه
فلزی است، تیرها همه فلزی است. اینها همه مؤثر است! کاملاً محسوس
است منزلی که از خشب باشد از تیرهای چوبی باشد یا اینکه از آهن باشد.
اصلاً مشخص است کاملاً. آن آرامش و سکونت در اینجا نیست. حالا آدم
به بنا بگوید که از چوب درست کنید، او به آدم می‌خندد، خُل شدید؟! آقا
به آن معمارشان می‌گفتند که این خانه احمدیه را از چوب درست کند،
گفت: آقا سید محمدحسین می‌خواهی همین مردم مرا مسخره کنند و
بگویند که این معمار واسطی دیوانه شده است؟! من این کار را نمی‌کنم برو
یک معمار دیگر بیاور! همین لوازم و وسائل، همین‌ها انسان را به هم می‌ریزد
و به جایی می‌رساند که این امراض و این مسائل و این قضایا پیدا می‌شوند.

حالا خب می‌گوییم و دیگر ان شاء الله بحث دیگر را شروع می‌کنیم.

تقسیم شک در وجوب تخیری

شک در وجوب تخیری به چند قسم تقسیم می‌شود اول شک در اصل حکم است، در تعلق آن به یک واجب یعنی در توجه تکلیف، انسان به **أَحَدِ الْأُمُورِ** أو **أَحَدِ الْأُمُورِ** شک دارد، در ابتدا و در اصل توجه تکلیف، نه‌اینکه در علم اجمالی که تعلق می‌گیرد به احد الأمرین یا احد الأمور. در اینجا مشخص است که براءت جاری می‌شود همان‌طوری که در تکلیفی که متوجه به امر تعیینی است براءت جاری می‌شود در این مسئله شکی وجود ندارد. چرا؟ چون بالأخره وجوب تخیری یک نحوه الزام است و ادله براءت، مورد مشکوک را از تحت الزام خارج می‌کند و آن الزام را از مکلف برمی‌دارد؛ نسبت به آن مورد مشکوک.

بنابراین ادله براءت شامل شک در وجوب در توجه تکلیف خواهد شد. این یک قسم است و راجع به آن‌هم خیلی بحث نکردند.

قسم دوم این است که نسبت به اصل تکلیف علم

اجمالی وجود دارد اما صحبت در تعلق این علم
اجمالی **بأحد الأمرين أو أحد الأمور** است فرض
کنید که علم اجمالی تعلق دارد **إِمَّا بِالْعَتَق مَثَلًا فِي**
كفارةٍ ظهارٍ أو صوم ستين يوماً أو إطعام ستين
مسكيناً که یکی از اینها واجب است. بعضی‌ها
گفته‌اند که در اینجا مسئله براءت جاری می‌شود ولی
مرحوم شیخ در اینجا قائل به مطلب دیگری هستند.
در مانحن‌فیه در اصل جریان براءت نسبت به ادله
براءت در اینجا اختلاف است. همان‌طوری که عرض
شد حدیث سعه قائل به سعه مکلف از موارد
مشکوکه **و ما لا يعلم** است و در اینجا اگر ادله براءت
در مورد اطعام ستین مسکیناً جاری بشود اینجا سعه
بر مکلف لازم نمی‌آید بلکه ضیق بر مکلف لازم
می‌آید یعنی تضییق بر مکلف است که یا باید عتق
رقبه کند یا بدبخت شصت روز روزه بگیرد. خب
اینکه منافات با سعه دارد؛ حدیث **سِعه «الناسُ فی**
سعةٍ ما لا يعلمون» موجب توسعه مکلف نسبت به
موارد مأمورٌ‌بها می‌شود نه موجب تضییق، و در اینجا
اگر ادله براءت نسبت به اطعام ستین مسکیناً جاری
بشود موجب می‌شود که مکلف محصور بر عتق رقبه

یا بر **صوم ستین مسکیناً** بشود و این خلاف حدیث
سِعه است. این یک مسئله است و مسئله دیگر
حدیث رفع است؛ چون مبنای حدیث رفع بر منّت
است درحالی که با تعلق تکلیف به اطعام ستین
مسکیناً منّتی در اینجا پیدا نمی شود بلکه این خلاف
منّت است چون یا باید عتق رقبه را انجام بدهد یا آن
را ولی اگر در توسعه بود می توانست به جای **صوم**
ستین مسکیناً که زورش نمی رسد و سخت است
ستین مسکین را طعام می دهد چون پول دارد اما اگر
شما اطعام ستین مسکین را برداشتید او باید چشمش
درآید شصت روز را روزه بگیرد و خیلی سخت
است، این مشکل است که شصت روز پشت سرهم
روزه بگیرد. لذا این با منّت که موجب حدیث رفع
است در اینجا منافات دارد. از اینجا است که بعضی ها
قائل اند به اینکه ادله براءت در اینجا جاری نمی شود.
بعضی ها از این مسئله جواب دادند و گفتند که
اگر حدیث سِعه و حدیث رفع در اینجا جاری نشود
حدیث حجب و غیره که جاری می شود **«ما حَجَبَ**
اللهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ» این و سایر ادله
براءت نسبت به اینجا شامل است و این اینجا را در

برمی گیرد. ادله برائت در اینجا هست.

جوابی که باید به این دسته از آقایان داد - حالا مرحوم شیخ در اینجا یک بیانی دارند که بیانشان را حالا عرض می کنیم - این است که شما می گوید که ادله برائت جاری نمی شود به جهت عدم ورود سعه و عدم ورود این حدیث رفع یعنی حدیث رفع را به عنوان عدم تقاضای مفاد خودش که عبارت از منت است و یا عبارت از توسعه است به واسطه این مسئله شما آن را جاری نمی دانید آن وقت بعد می گوید که در سایر ادله جاری هست.

خب اگر شما سایر ادله را در اینجا جاری می دانید و مورد را که مورد مشکوک است از موارد جریان اصل برائت می دانید دیگر چرا به حدیث سعه و حدیث رفع اشکال وارد می کنید؟! حدیث سعه و حدیث رفع می آیند مورد مشکوک را از تحت تکلیف بیرون می آورند خب چرا این کار را انجام می دهند؟! **مَنَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ**؛ چون خدا می خواهد متنی بگذارد مورد منهی یا مأمور مشکوک را بیرون می آورد که تکلیفی بر عهده و بر گردن مکلف واقع

نشود یعنی تکلیف الزامی از جانب خدا واقع نشود
و کفیٰ به فائدتاً. همین که مکلف احساس کند یکی
 از سه چیز را انجام بدهد یا اینکه یکی از آن دو چیز
 را، این خودش یک توسعه بر اوست؛ یعنی الزامی را
 بر گردن او احساس کند که یکی از این سه چیز را
 باید انجام بدهد یا یکی از این دو چیز را انجام بدهد.
 آن الزامی که به این تعلق گرفته است آن الزام در
 مورد دو چیز نیست. مثل اینکه من بگویم که یا زید
 را باید اکرام بکنید یا عمرو را و یا خالد را، یا اینکه از
 اول بگویم که یا زید را باید اکرام بکنید و یا عمرو
 را، در هر صورت یک کاری او باید بکند، حالا یک
 اکرامی باید بکند. فرض را بر این می گذاریم که اصلاً
 در این مورد تکلیف نبود خب چه می شد؟! اگر
 شبهه‌ای نسبت به مورد تخییر نبود، مکلف چه
 می کرد؟! یا عتق رقبه می کرد یا **صوم ستین یوماً**.
 حالا بگویم که خدا **منّة علی العباد** یک **إطعام**
ستین مسکیناً هم خودش اضافه کند! پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم **عتق رقبه و صوم ستین**
مسکیناً را به عنوان واجب تخییری شرعی آورده
 است خدا هم به عنوان **منّة علی العباد** بگوید که یک

اطعام مسکین هم روی آن، که اگر می خواهد این کار را انجام بدهد. اینکه می گوید که می خواهی انجام بدهی، به عنوان یکی از اطراف است نه اینکه راه او را سبک کرده است بلکه تکلیف او را بیشتر کرده است. نتیجه آن اینکه همان طوری که گفتیم اگر در یک جا مثل الآن عتق رقبه نبود و از **صوم ستین یوماً** هم عاجز بود یا شاقّ بود، خب دیگر در این صورت تکلیفی بر عهده نداشت اما در اینجا باید **إطعام ستین مسکیناً** را داشته باشد. همین احساس تعلق تکلیف **تَضِيقُ عَلَى الْمَكْلَفِ** و عجیب است که اینها از این نکته غافل هستند و خیال می کنند فقط مورد در هنگام عمل دستش نسبت به یکی از این سه تا باز است، در حالی که همین که مکلف احساس کند در قبال این دو چیز شقّ ثالثی هم وجود دارد که این شقّ ثالث هم مورد تکلیف است، خب این خودش یک تضییق است. مکلف رقبه خود را در عهده تکلیف احساس می کند.

بنابراین حدیث سعه و حدیث رفع نه این است که در جایی باید باشد که مَنّت ... اولاً مَنّت در اینجا

وجود دارد و توسعه در اینجا وجود دارد بر خلاف آنچه که مطرح است، ثانیاً می‌گوییم که اصلاً در اینجا منت وجود ندارد و توسعه هم وجود ندارد، حدیث رفع گفته است: **«النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛**

مردم آنچه را که نمی‌دانند می‌توانند انجام ندهند، به منت کاری ندارد. بله، ریشه قضیه به خاطر **منة علی العباد** است. یعنی چون خداوند خواسته منت بگذارد، آن الزام را برمی‌دارد. حالا اگر در جایی که تکلیف هم نیست بگوییم که چون خداوند **منة علی العباد** دارد، ما هم بیاییم از پیش خودمان یک الزام برداریم. اینکه نمی‌شود! التفات کردید که چه می‌خواهم بگویم؟! من می‌خواهم این را بگویم که در جایی که تکلیف مشکوک هست، این تکلیف مشکوک حکم عدم را دارد.

نفس در عهده نبودن، خودش نفس سعه است. اینکه مکلف رقبه خود را در عهده تکلیف نسبت به اینجا نبیند این برای شارع مهم است. حالا آن مورد بر حسب شانس او ممکن است در بعضی از موارد موجب سعه شود و در بعضی از موارد نشود. فرض می‌کنید اصلاً علم اجمالی نسبت به شق ثالث نداشت

چه کار می کرد؟! تضییق بود دیگر، اگر علم اجمالی نبود و فقط علم بود نسبت به اینکه **إِمَّا عِتْق رَقَبَةٍ أَوْ صَوْمِ سِتِّينَ يَوْمًا**، خب طبق قاعده به تکلیفش عمل می کرد. حالا این شقّ ثانی که آمده است ما به خاطر اینکه حدیث رفع می آید این را می گوید، حالا که این شبهه بدوی نسبت به شِقِّ ثالث دارید این حدیث رفع می آید الزام می کند، یعنی نه اینکه برمی دارد، می گوید که چون **مَنْ مَنَعَهُ عَلَى الْعِبَادِ** آدمم بنابراین حالا که شک بدوی نسبت به تکلیف است من می آیم اصلاً تکلیف را ساقط می کنم، این خیلی خنده دار است! این استدلال آقایان نتیجه اش این است که حدیث رفع نباید در اینجا جاری بشود. حدیث رفع رقبه مکلف را نسبت به اصل تکلیف برمی دارد نه به مورد. حالا مورد در یک جا از بدبختی و بدشانسی مکلف گیر می افتاد، خب از اول علم اجمالی نداشت، چه کار می کردید؟!

اگر این طور است ما همین مطلب را در مورد حجب هم می گوئیم؛ **«مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»** این هم **مَنْعَهُ عَنِ الْعِبَادِ** است. چرا

این حرف را در حدیث رفع می‌زنیم و در اینجا نمی‌زنیم؟! ما گفتیم که - اگر یادتان باشد - اصلاً کل ادله برائت به خاطر منت است، به خاطر توسعه است.

خصوصیت دین امروزی!

این دینی که امروز درآمده همین است که باید خودمان یک امری را از پیش خودمان اضافه کنیم تا اینکه مکلف در توسعه قرار بگیرد! این دین امروز می‌شود! ما خودمان می‌آیم یک چیز را خودمان اضافه می‌کنیم تا اینکه مکلف در توسعه قرار بگیرد و این هم یک مسئله است.

مرحوم شیخ در اینجا یک بیانی دارند و می‌فرمایند که ادله برائت در صورت شک در وجوب تعیینی هستند؛ اگر مکلف نسبت به وجوب تعیینی شک داشته باشد، ادله برائت وجوب تعیینی را برمی‌دارند، چه آن وجوب تعیینی وجوب اصلی باشد، یا اینکه آن وجوب تعیینی وجوب عارضی و عَرَضی باشد. در وجوب اصلی این است که تکلیف نسبت به یک مورد معین در اینجا مشکوک باشد، در عَرَضی این است که شک به غیر از مورد متیقن تعلق گرفته است. شک به مورد دیگر تعلق گرفته است

یعنی تکلیف تعلق گرفته است به **إِمَّا عَتَقُ رَقَبَةً أَوْ**
مَثَلًا إِطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا. آنوقت در موردی که
یکی از اینها محذور باشد و اگر عاجز از اتیان یکی
از اینها باشد طبعاً مورد دیگر وجوب تعیینی عَرَضی
می‌شود، نه وجوب تعیینی اصلی.

در اینجا ایشان می‌فرمایند که ادله براءت نسبت به
آن مورد وجوب تخییری جاری نمی‌شود یعنی اگر
ما در اینجا یک امر داشته باشیم؛ علم اجمالی نسبت
به یک فرد داشته باشیم، نسبت به یک فرد متقین که
عتق رقبه باشد یا فرض کنید نسبت به دوتا باشد؛
عتق رَقَبَةٍ أَوْ صَوْمَ سِتِّينَ مَسْكِينًا، اما نسبت به
سومی ما در آنجا شک داریم خب ادله براءت می‌آید
شیء مجهول را برمی‌دارد. شیئی که مجهول است
امری که مجهول است را برمی‌دارد اما ادله براءت اگر
بخواهد در اینجا بیاید وارد بشود و آن شیء مشکوک
که عبارت از همان شقّ ثالث برای آن واجب تخییری
است را بردارد معنای آن چیست؟ معنای آن این
است که آن حکم به آن قسم اول تعلق گرفته است
که عبارت از همان واجب تعیینی است؛ آن که در آن

شکی وجود ندارد.

کلام مرحوم شیخ در اینجا این است که از آنجایی که حکم، حکم واحد است، یا به فرد تعلق گرفته است یا به یک امر کلی تعلق گرفته است که شامل هر سه قسم خواهد شد؛ هم شامل عتق رقبه و هم شامل **صوم ستین یوماً** و هم شامل اطعام مساکین می شود، در اینجا اصالت عدم شیء مشکوک در فرد، با اصالت عدم تعلق آن کلی به افراد خودش تراحم می کند؛ یعنی دو تکلیف در اینجا هست؛ یک تکلیفی که تعلق به فرد گرفته است که همان عتق مسکین است - بین این قسم و قسم ثالثی که می گوئیم در اینجا فرقی نمی کند، یعنی فقط بحث کلی و بحث فرد است - این یک حکم یا به عتق تعلق گرفته است یا به **صوم ستین یوماً** أو **إطعام مسکین** خب در اینجا یک حکم هست اما دو فرد دارد که یک فرد آن عتق رقبه است و یک فرد مشکوک آن **صوم ستین یوماً** أو **إطعام ستین مسکیناً** است. بنابراین اصل عدم تعلق تکلیف نسبت به آن دوتای بعد مزاحمت می کند با استصحاب عدم تخییر نسبت به عتق رقبه، وقتی هر دو استصحاب باهم تعارض کردند تساقط

می‌کنند. این کلام مرحوم شیخ بود.

اشکالی که در اینجا به کلام مرحوم شیخ وارد می‌شود آن اشکال اصلی این است که اولاً ادله براءت نسبت به مورد مشکوک در اینجا جاری نمی‌شوند، ادله براءت چرا جاری نمی‌شود؟ دلیلی را که مرحوم شیخ آورده‌اند در آنجا که منافات با حدیث رفع و حدیث سعه دارد، این دلیل را بعینه ذکر می‌کنند و موجب عدم جریان ادله براءت در مورد مشکوک می‌شوند که جواب این مسئله را ما دادیم.

بحث دیگر ایشان تعارض استصحابین است؛ استصحاب عدم تعلق تکلیف به مورد متیقّن با استصحاب عدم تعلق تکلیف به آن مورد مشکوک، در تعارض این دو وقتی که تساقط می‌شود رجوع به همان علم اجمالی نسبت به فرد متیقّن در آنجا می‌شود. در اینجا باید این مطلب را تذکر داد که گرچه امر، امر واحد است و به فرد معین یا اینکه به دو فرد مشکوک تعلق گرفته است اما از نقطه نظر انحلال عقلی به دو حکم مجزاً تعلق می‌گیرد. بنابراین شک در مکلف به ما در اینجا برگشت و

مآلش شک در تکلیف می‌شود. شک در تکلیف و شبهه در تکلیف موجب برائت است. وقتی که شما در اصل تکلیف شک داشته باشید در آنجا مسئله برائت هست.

وقتی که مولا می‌گوید: **أكرم زیداً** یا **زیداً العالم** یا اینکه می‌گوید: **أكرم العالم** و این عالم بین این زید و عمرو و خالد مشترک است، در اینجا ما دو تکلیف داریم؛ تکلیف اول به انحلال عقلی به زید مشخص تعلق گرفته است و تکلیف دوم به عمرو و خالد تعلق گرفته است پس نسبت به تکلیف اول مورد ما متیقن است و نسبت به تکلیف ثانی مورد ما مشکوک است. شک در تکلیف دوم برگشت آن به شک در تکلیف است، در اصل تعلق تکلیف به این دو ما شک داریم. شبهه، شبهه بدوی می‌شود و جریان برائت موجب می‌شود که ما رفع ید از تعلق تکلیف به آن مورد مشکوک بکنیم. پس مورد تعلق تکلیف به همان زید می‌ماند. بنابراین دیگر در اینجا اشکال پیش نمی‌آید و تصادم دو اصل و عدم در اینجا مطرح نمی‌شود.

یک مطلبی در کلام مقررین بحث مرحوم آخوند

در اینجا ماند و آن اینکه یک مورد را داخل در موارد دیگر قرار داده‌اند و این هم یک بحث مهم اصولی است؛ گفته‌اند که یکی از مواردی که جای احتیاط در مانحن فیه است آنجایی است که حکم کلی به یک فرد تعلق بگیرد و همین‌طور به فرد متیقّن و همین‌طور به فرد دیگر؛ یعنی شک دوران امر بین فرد معلوم و بین فرد دیگری است که از نقطه نظر ملاک، مشکوک المدخولیه است در تحت این موضوع برای حکم، فرض کنید مولا گفته است که **أكرم العالم**، می‌دانیم که زید عالم است اما نمی‌دانیم این **أكرم العالم** شامل عمرو و خالد هم خواهد شد یا نه، یعنی ملاک در اینها هست یا نه؟ خب در اینجا ممکن است شخصی بگوید که بحث در اینجا اصلاً بحث در تمسک به عام در شبهات مصداقیه است؛ اول در تعلق عالم نسبت به اینها شک داریم و نوبت به تکلیف و اینها نمی‌رسد. بحث در انعقاد موضوع است، بعد بحث در تعلق تکلیف باید داشته باشیم. اما مطلب در اینجا غیر از این است؛ به عمرو و خالد هم عالم اطلاق می‌شود اما شک ما در این است که

مقصود ما از آن عنایتی که مولا نسبت به **أکرم العالم** دارد، کدام عالم است؟ قطعاً می‌دانیم زید با توجه به قرائن، داخل در تحت آن نظر مولا هست. عمرو و خالد هم عالم هستند نه اینکه عالم نیستند اما آن زید داخل در تحت نظر مولا هست وقتی که داخل در تحت نظر او شد، نمی‌دانیم که ملاک برای اکرام، آیا عالم تنهاست یا غیر از عالم هم چیز دیگر هست؟! ما در آن ملاک شک داریم، نه اینکه در خود اتصاف زید با عالم یا عمرو و اینها به عالم، اگر در خود اتصاف شک داشتیم که اصلاً در باب تمسک به عام در شبهات مصداقیه است و از بحث اصلاً خارج می‌شود. ولی در باب اتصاف به امر دیگر ما در اینجا شک داریم، نمی‌دانیم که در اینجا غیر از این هست یعنی غیر از این، ملاک دیگری هست یا نه؟ می‌دانیم که زید هر ملاکی را که باشد واجد است؛ اگر تقوا باشد واجد است، اگر اهل خیر بودن باشد زید واجد است، اگر سایر ارزش‌های اخلاقی باشد، واجد است خلاصه زید به هر ملاکی باشد واجد است اما نسبت به عمرو و خالد، نسبت به عالم بودنشان می‌دانیم داخل در تحت **أکرم العالم** هستند، اما نسبت به

ملاک خاص که نسبت به آن مورد باشد، نمی‌دانیم.
در اینجا چه باید کرد؟! آیا این هم از باب دوران امر
بین تخییر عقلی است؟! یعنی حکم **اَکْرَم** آمده و به
این مورد تعلق گرفته است و قطعاً می‌دانیم این مورد
جزو آن است اما نسبت به آنها شک داریم!؟

در اینجا مرحوم شیخ قائل به برائت شدند و
گفتند که ادله برائت در اینجا جاری است و آن مورد
خاص که زید باشد را از تحت تکلیف برمی‌دارد،
به عکس آنچه که ما تابه حال نسبت به مورد مشکوک
می‌گفتیم. می‌گویند که **اَکْرَم العالم** شامل هر سه تا
خواهد شد؛ **زیدُ العالم، عمروُ العالم، خالدُ العالم.**

این انحصار تکلیف بر زید عالم به لحاظ ملاک
تَضِيقٌ عَلَى الْمَكْلَفِ وَ هَذَا لَا يُعْلَمُ بِهِ، یعنی این
حکم انحصار تعلق تکلیف بر زید مشکوک^۲ فیه
است. گرچه متیقن است اما در واقع مشکوک^۲ فیه
است. مشکوک فیه از این نقطه نظر که آیا تعلق
تکلیف صرفاً بر این است یا بر این و بر بقیه است،
از این نقطه نظر مشکوک^۲ فیه است نه از نقطه نظری
که اگر زید را اکرام بکنید امثال کردید، از آن نظر

مشکوک نیست بلکه مورد، مورد متیقن است.

مرحوم شیخ در اینجا قائل به براءت است یعنی می‌شود زید را اکرام نکند چون ما که ملاک را نمی‌دانیم، وقتی که ملاک را نداریم هر سه اینها داخل در تحت موضوع **أکرم العلماء** هستند. انحصار تکلیف بر زید مشکوک و به واسطه ادله براءت این انحصار برداشته می‌شود.

اما در جای دیگر در رسائل مرحوم شیخ در آن بحث تنبیه ثالث در احکام جزئی و کلی - اقل و اکثر ارتباطی - ایشان از نظرشان برگشتند و گفتند که اینجا جای احتیاط است. البته مقررین هم گفته‌اند که آن «فتأمل»^۱ که در آنجا دارند شاید اشاره به این بوده است که جای احتیاط است. حالا دلیل احتیاط چیست؟ دلیل احتیاط این است که یک علم اجمالی داریم بر تعلق تکلیف نسبت به زید و نسبت به اینها و با اتیان به این اکرام زید، قطعاً می‌دانیم که از عهده علم اجمالی درآمدیم، اما با اکرام عمرو و خالد نمی‌دانیم، شاید آن ملاک که مورد نظر ماست، آن

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۳۲۷.

ملاک در این عمرو و خالد وجود نداشته باشد.

بنابراین اسقاط آن تکلیف وقتی میسر خواهد شد

که ما زید را در اینجا اکرام کنیم، اینجا جای احتیاط

می شود این همان مطلبی است که ما إن شاء الله این

مطلب را در آخر بحث براءت و اشتغال مطرح

می کنیم.

وقتی که تکلیف منجز باشد انسان احتمال برای

دخالت امر دیگری را در این تکلیف بدهد در آنجا

مقتضای اشتغال این است که رعایت احتیاط را بکند

و آن موردی را که می داند قطعاً با آن مورد براءت ذمه

می شود را اتیان کند.

خودشان حدیث رفع و حدیث سعه و حدیث

حجب را بیان کرده اند اما نفهمیده اند که منظور شارع

از این حدیث سعه و رفع چیست؟ خیال کرده اند

حدیث سعه در آن جایی می تواند موجب براءت

بشود که در آنجا منت باشد بعد به حساب خودشان

گفته اند که چون در اینجا منت نیست، پس حدیث

سعه در اینجا نیست. اما متوجه این قضیه نشده اند که

حدیث سعه و حدیث رفع اصلاً یک اصل را در اینجا

تأسیس می‌کند و در هر جایی که نمی‌دانی، توسعه است. حالا از شانس تو در اینجا فرض بکنید که موجب توسعه نشد، حدیث سعه یک اصل را می‌آید ایجاد می‌کند آن اصل، براءت است. در هر جایی که نمی‌دانید براءت جاری کنید، مختار هستید. حالا نه اتفاقاً در اینجا با وجودی که ما نمی‌دانیم، اگر بخواهیم براءت را جاری کنیم از نظر چیز در مضیقه می‌افتیم. فرض کنید که از اول امر منحصر در دوتا باشد چه کار می‌کنید؟! هیچ اصلاً متوجه این قضیه نیستید که این حدیث حجب، سعه، رفع و سایر ادله براءت در مقام تأسیس یک اصل کلی هستند و آن عدم تعلق حکم به فعل مشکوک است. تمام شد. حالا این تعلق به فعل مشکوک ناشی از منت است. بسیار خوب! اینکه شارع گفته است که این قسم داخل در تحت حکم نیست خود همین منت است یعنی امر به سه چیز تعلق نگرفته است بلکه به دو چیز تعلق گرفته است. ذمه تو نسبت به امر ثالث بری است. واقعاً آدم تعجب می‌کند! اصلاً اصل و ریشه این ادله و لِمَ مسئله را درنیافتند، پنجاه سال مدام می‌گویند: حدیث رفع! براءت! خودشان نمی‌فهمند

چه دارند می‌گویند! با آن استدلال می‌کنند اما
نمی‌دانند این استدلال چه ریشه‌ای دارد؟! چرا شارع
گفته است؟! چه عللی موجب به‌وجود آمدن این
اصل شده است؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد